

متن پیاده سازی شده جلسه پانزدهم سال پنجم درس خارج فقه القضا 2 آبان ماه 1401

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه تحقیق

مرحوم سید صاحب عروه دیدگاه ما را دارند. ایشان می‌فرمایند: صرف واجب بودن فعل منافاتی با اخذ اجرت ندارد. حق دیگری بودن یک فعل مانع از اخذ اجرت در مقابل انجام آن نمی‌شود.

4. لزوم جدا کردن مقومات یک نهاد از عوارض احيانی و مقارن آن

قبلاً گفته شد: ملکیت خداوند معنا ندارد؛ زیرا اگر قائل به ملکیت خداوند باشیم وقتی خداوند چیزی را به بنده می‌بخشد از

ملکیت او خارج خواهد شد و دیگر خداوند مالک آن نخواهد بود درحالی‌که نمی‌توانیم به این مطلب ملتزم بشویم. پس قول به

ملکیت اعتباری خداوند یک لازمه‌ای دارد که التزام به آن را نمی‌پذیریم پس ملکیت برای خداوند معنا نخواهد داشت.

باید مقومات یک نهاد را از لوازم غیر مقوم و لوازم عادی جدا کنیم. قوام ملکیت به این نیست که اگر آن را بخشیدیم از ملک ما

خارج شود، بلکه مقوم ملکیت، برخورداری و جواز تصرف است. در یک مورد اگر بخواهد چیزی را به دیگری ببخشد باید انتقال

ملکیت کند و در جای دیگر خلق ملکیت می‌کند. خداوند خلق ملکیت می‌کند. در این صورت الزامی در آن نیست که با بخشش

از ملکیت خداوند خارج شود. پس با توجه به این که قوام ملکیت برخورداری و جواز تصرف است نتیجه می‌گیریم اشکالی ندارد

که دو نفر مالک یک شیء باشند. وقتی قوام ملکیت برخورداری است در اجیر گرفتن بر غسل میت اشکالی ندارد یک برخورداری

خداوند باشد و یک برخورداری میت باشد.

از نکته چهارم می‌خواهیم استفاده کنیم که نباید در بررسی یک نهاد، مقومات اصلی را با مقارنات احيانی آن اشتباه کنیم.

5. تأثیر نوع تفسیر برخی نهادهای پایه بر قول به جواز اخذ اجرت بر واجب و عدم آن و نقد آن

عمده اشکال در اخذ اجرت بر واجبات در واجبات عبادی است؛ لذا اگر بتوانیم اشکال اخذ اجرت در عبادات استیجاری را حل

کنیم در اخذ اجرت از واجبات غیرعبادی مثل قضاوت و قصابی مشکلی نخواهد بود.

باید وجود یا عدم مانع در اخذ اجرت در عبادات را بررسی کنیم.

شاگرد: استدلال شیخ انصاری و صاحب جواهر مبنی بر این که انجام فعل حق غیر است و در مقابل پرداخت حق دیگران

نمی‌توانیم پول بگیریم چطور می‌شود؟

استاد: در مورد حق غیر بیان کردیم که صرف حق دیگران بودن منافاتی با اخذ اجرت در مقابل فعل ندارد. در مورد سلطان

استدلال به آیه مودت «قل لا أسئلكم عليه أجرأ إلا المودة فی القربی» کردند گفته شد سلطان نباید اجرت بگیرد.

بیان کردیم واجب بودن یا حق غیر بودن فعل واجب، منافاتی با اخذ اجرت ندارد و این دو می‌توانند با هم جمع شوند؛ اما در

مورد واجبات عبادی یک تأملی داشتیم. بیان کردیم که قصد قربت در عبادات با اخذ اجرت منافات دارد. در اینجا مورد خلط

بین اعتبار و تکوین نیست. اگر تناقضی باشد بین تکوین و اعتبار فرقی نیست اگر بنده احساس کنم به علم حضوری و بالوجدان

که وقتی اخذ اجرت مطرح می‌شود قصد قربت وجود ندارد.

در این مورد پنجم می‌خواهیم بگوییم که نوع تفسیر از نهاد عبادت در قول به جواز یا عدم جواز اخذ اجرت مؤثر است؛ مثلاً

عبادت را به گونه‌ای معنا کنیم که با پول گرفتن منافاتی نداشته باشد.

مرحوم میرزا فتاح شهیدی از استادش صاحب عروه نقل می‌کند: لفظ عبادت نه حقیقت شرعیه دارد و نه حقیقت متشرعه .

حقیقت شرعیه این است که شارع لفظی را وضع کند؛ مثلاً صلاة را برای نماز وضع کند. حقیقت متشرعه یعنی این که لفظ برای معنایی توسط متشرعین و مسلمین وضع شود. ایشان می‌گویند باید معنای لفظ عبادت را از لغت ببینیم. البته لغت هم برای ما موضوعیت ندارد؛ زیرا لغت کشف عرف می‌کند و عرف معتبر عرف زمان صدور ادله است. لغت عبادت را غایت الخضوع معنا می‌کند. پس عبادت اموری است که در آن غایت خضوع باشد. ایشان می‌فرمایند اصلاً در عبادت قصد قربت مأخوذ نیست. اگر عبادت را غایت الخضوع معنا کردیم آیا غایت الخضوع با اخذ اجرت منافات دارد؟ ایشان می‌فرمایند از آثار چنین تفسیری برای عبادت، عدم تنافی بین اخذ اجرت و قصد قربت است.

برخی برای اثبات عدم تنافی اخذ اجرت با عبادت به نقوض روی آورده‌اند و می‌گویند: اگر نتوانیم بین قصد قربت و اخذ اجرت جمع کنیم عباداتی که برای رسیدن به منافع و قضا حاجت انجام می‌شود مشکل خواهد داشت؛ مثلاً فرد برای باران و رفع حاجت نماز می‌خواند. شاید گفته شود که در این موارد به قصد امتثال امر مولا عبادت را انجام می‌دهد؛ اما در نهایت نماز می‌خواند که حاجت او رفع شود یا به جهنم نرود.

اگر کسی در پاسخ به این نقض بگوید نمازخواندن برای رفتن به بهشت یا ترس از جهنم نشان از اعتقاد به خداوند و این حقایق است؛ پاسخ این است که اعتقاد به خداوند مشکل تنافی دریافت اجرت با قصد قربت را حل نمی‌کند.

برخی دیگر این چنین به این نقض پاسخ داده‌اند: این که انسان حاجت خود را از خداوند بخواهد یا از غیر خداوند بخواهد خیلی فرق می‌کند.

برخی بیان کرده‌اند که در عبادات قصد امتثال کافی است و غایت غایات در عبادت لازم نیست.

برخی دیگر از باب داعی بر داعی این مسئله را حل کرده‌اند. داعی بر خواندن، پول است؛ اما وقتی پول می‌گیرد بر قصد قربت داعی پیدا می‌کند. در این جا برخی فرموده‌اند از یک جهت انگیزه او محکم‌تر می‌شود؛ زیرا وقتی برای خودش نماز می‌خواند پول از کسی نگرفته است که با قصد قربت بخواند؛ اما وقتی پول می‌گیرد برای این که مدیون نشود انگیزه او بر قصد قربت قوی‌تر می‌شود.

أن النائب اذا نزل نفسه منزلة المنوب عنه يكون في الاعتبار عقلاً المويد بالشرع يكون فعله فعل المنوب عنه وقربه قربه لا قرب نفسه. فهو يأخذ الاجرة لتحصيل قرب الغير لا قرب نفسه حتى يقال إن اخذ الاجرة مناف لقصد الله. این فرد پول می‌گیرد که غیر را به خدا نزدیک کند. وقتی فرد اجرت را می‌گیرد و عمل را انجام می‌دهد با عمل اجیر، منوب عنه به خداوند نزدیک می‌شود. مرحوم امام در مکاسب محرمه خود این کلام را بیان می‌کند و می‌گوید: لكن الانصاف أن ما لدى المتشرعه و سائر العقلا و ظاهر النصوص ليس شي مما تقدم. فيأخذ ليعمل الحج لا لتنزيل نفسه منزلة غيره في العمل و لا لتنزيل عمله كذلك.

در اینجا می‌گویند نزل نفسه منزله منوب عنه ایشان می‌فرمایند این نه در ارتکاز متشرعه و نه در ارتکاز عقلا و نه با ظاهر نصوص می‌سازد. بنده متوجه این حرف نمی‌شوم شما دقت کنید شاید متوجه این کلام بشوید.

عروه را ملاحظه کنید. در عروه فصل فی صلاة الاستیجار، مسئله دوم را ملاحظه کنید.